شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه

سال شانزدهم
۰۳ آبان ۱۴۰۳
۲۰ ربیع الثانی ۱۴۴۶
شماره ۴۳۴۲

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
- نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۷۶٪

۱۶° ↑ ۸° ↓

صبح ۱۲ | ظهر ۹ | عصر ۱۳ | شب ۸

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۱۵:۴۰
- نیمه شب شرعی ۲۲:۳۳:۱۸
- غروب آفتاب ۱۶:۴۳:۵۸
- اذان صبح فردا ۰۴:۲۳:۲۹
- اذان مغرب ۱۷:۰۲:۳۸
- طلوع آفتاب فردا ۰۵:۴۸:۱۸

شهید



محمدحسن غفوریان یزدانی وحید

تاریخ شهادت: ۱۳۵۹/۸/۷

تاریخ تولد: ۱۳۳۷/۱/۱۵

محل تولد: مشهد

محل شهادت: سرپل ذهاب

کارتون شهر



رضا جنگی

بدون شرح...

عکس روز



برف پاییزی در شمال ایران

بارش برف پاییزی در نقاط شمالی و غرب کشور آغاز شده و اکنون جاده‌های کوهستانی گیلان هم سفیدپوش و زیبایی ارتفاعاتش دوچندان شده است.

عکس: ایرنا

اول شخص

شاعر کوچه های مهتابی

یادی از مرحوم فریدون مشیری، شاعر نام آشنای ایرانی که سوم آبان سال ۱۳۷۹ درگذشت



آزاده چشمه‌سنگی
نویسنده

روزنامه ایران ما

فریدون هفده ساله بود که روزنامه «ایران ما» تأسیس شد. جهانگیر تفضلی اداره اش می‌کرد. مخاطبان خاص خودش را داشت. دو سه مقاله سیاسی کار می‌کرد و باقی صفحات صرف مطالب ادبی می شد. ایران ما، مثل نان و نمک، همیشه توی خانه مشیری ها پیدا می شد. فریدون می خرید و به خانه می آورد. او مشتری ثابت هشت صفحه آخر روزنامه بود. جایی که می شد در آن به ادبیات کشورهای گوناگون سفر کرد. مطالب اغلب ترجمه آثار نویسندگان غیرایرانی بود. از ویکتور هوگو و لامارتین گرفته تا آندره موروا. کم‌کم پای اشعار شاعران ایرانی به هشت صفحه آخر باز شد. این آخری ها، از محمدحسین شهریار و فریدون توللی هم می شد شعرهای تازه‌ای خواند. کم‌کم پای مهدی حمیدی شیرازی و ابوالحسن ورزی و نادر نادرپور باز شد. فریدون اما هربار جوری با اشتیاق صفحات روزنامه را ورق می زد انگار بناست تازه‌ترین اثر خود را در میان مطالب پیدا کند. رؤیای روزگار نوجوانی اش بود. سال ها بود می نوشت و در محافل نیمه خصوصی می خواند. وقتش رسیده بود بخشش را امتحان کند. گشت و از بین شعرهایی که نوشته بود، انگشت‌گذاشت روی شعر «فردای ما». کاغذ را با وسواس از وسط تا کرد و بعد در پاکتی مرتب فرستاد دفتر روزنامه. حدفاصل روزی که شعر را فرستاد تا یک هفته بعد که نوبت چاپ ستون خوانندگان بود، قد ماه ها به چشم فریدون کش آمد. اما روزی که مثل هربار در مسیر مدرسه به خانه، روزنامه را خرید و به خانه آمد، دیگر روی پا بند نبود. راستی راستی شعر او بود که با حروف نسبتا درشت به چاپ رسیده بود. درست هفته پس از آن، در همان ستون با فونت ریز خطاب به مشیری آمده بود: «آقای فریدون مشیری! شعری را که فرستاده بودید در شماره پیش، چاپ شد و در جمع هیئت تحریریه ایران ما با حسن قبول بسیار روبه رو شد. خوش وقت می شویم اگر باز هم از شما شعر چاپ کنیم.» همه چیز مثل خواب بود. انگار بالاخره پای فریدون هم به سیاره شاعران پایتخت باز شده بود.

اداره پست و تلگراف

از قدیم همین طور بوده. عموما، آدم ها در خانواده های کاسب، به رسم اجدادی بازاری می شوند و در خانواده هایی با زندگی کارمندی، پشت میزنشین. فریدون هم تسلیم این قانون نانوشته بود. پدربزرگش، محمودخان مشیر، مدیر امور مخابراتی غرب ایران بود. پدرش ابراهیم خان مشیری هم کارمند اداره پست بود. فریدون مانده بود و جبر یک دست کت و شلوار رسمی با یک کیف چرمی سیاه که هر روز با خود به اداره پست می‌کشید. روی میزکار، میان انبوه پرونده ها و زونکن ها، همیشه یک تکه کاغذ سفید کنار دستش داشت تا اگر خطی، بیتی، مصرعی چیزی به دلش ریخت، شعری از قلم نیفتد. نگاهش به ارباب رجوع بود و خیالش سمت و سوی شعر، پرسه می زد. دست خودش نبود. اصلا پیشوند نامش توی سجل نامه «میرزا» بود. یک بار از پدرش توی عالم کودکی پرسیده بود میرزا یعنی چه؟ گفته بود یعنی کسی که همیشه در حال نوشتن است. فریدون زیاد می نوشت. اما به نظم. ساده و بی تکلف ولی آمیخته با احساس و خیال. عصرها که از اداره برمی‌گشت، انگار نقاب سنگین و سربی کار را از صورتش برداشته باشد، با خنکای نسیم عصرگاه به خود حقیقی اش برمی‌گشت. از توی کیف چرمی سیاهش، دست نوشته هایش را برمی داشت و راهش را می‌کشید سمت روزنامه و دفتر نشریه. ازکارگریزی نبود. بقول شاملو: غم نان اگر گذارد.... سه ماه بود صبح تا عصر می رفت اداره پست و تلگراف. بی هیچ حقوقی. پایان ماه سوم، حقوقش را تمام و کمال یکجا پرداخت کردند. دل توی دلش نبود. با این پول می شد باری از شانه های رنجور مادرش بردارد. بیمار بود. عارضه قلبی داشت. یک جعبه شیرینی ترگرفت راه افتاد سمت خانه تا به مادرش خوش خبری بدهد، اما دیر بود. حقوق را کاش یکی دوماه زودتر داده بودند یا اجل کمی تعلل می‌کرد. جعبه شیرینی ها پخش زمین شد. مادر همان روز رفته بود. قلبش دیگر نای تپیدن نداشت. فریدون خیال می‌کرد خوش خبری، قوت قلب مادرش می شود. نشد. حالا کسی باید زیر بغل هایش را می‌گرفت. الباقی حقوقش خرج خیرات شد. خیرات زنی که اولین بار، بذر شاعرانگی را در دل و روحش کاشته بود. این اندوه، ابتدای شعر بود. جوری قلبش شکسته بود که انگار هرآنچه تا پیش از این سروده بود، فقط تمرین شاعرانگی بوده است.

شبی در سیاتل

سال ها از آن نخستین تجربه چاپ آثارش می‌گذرد. توی تمام این سال ها با تجربه فراز و فرودهای بسیار، نام او در جمع شاعران نامدار معاصر، ماندگار شده. حالا دیگر همه او را هم تراز با اخوان و ابتهاج و شفیعی کدکنی به خاطر می آورند. ستارگان موسیقی ایرانی از قبیل محمدرضا شجریان، از اشعار او برای ساخت آثار تازه وام می‌گیرند. رادیو ایران، محل پیوند اشعار فریدون با موسیقی است. سفرهای گاه و بیگاهش به خارج از مرزهای ایران، دوستداران شعر و ادب فارسی را گرد او جمع می‌کند. محال است در جمع جوان ترها حاضر شود و تسلیم اشتیاق هرباره آن ها به شنیدن شعر «کوچه» نشود. کوچه پیش از او به هر جمعی می رسد. عاشقانه کهنه سالی که انقضا ندارد. تمام نسل ها را با خود همراه کرده و انگار روایتی جهان شمول دارد. حالا در جمع مهاجران ایرانی ساکن آمریکاست. جایی در سیاتل. همانجاکه اگر سال ها پیش به اصرار یکی از دوستانش پاسست کرده بود، حالا شاعری غریب در قاره آمریکا بود. دوستی که آن سال ها با اشتیاق از زیبایی های غرب می‌گفت و بنا داشت هرطور شده او را با خود همراه کند. حالا چند شب میزبان فریدون در سیاتل بود. «ریشه در خاک»، پاسخی منظوم به پافشاری های رفیق مشیری بود برای رفتن. شعری در احوالات کوچ و مهاجرت و دل کندن. حالا او داشت در میان صدها ایرانی دلتنگ، ریشه در خاک را زمزمه می‌کرد. شعری به سادگی تمام شعرهای دیگرش که در لایه های زیرین خود، احساسات درونی مخاطب را به دست می‌گرفت و با خود همراه می‌کرد: «من اینجا ریشه در خاکم/.../ من اینجا تا نفس باقی است می مانم/ من اینجا روزی آخر از ستیغ کوه، چون خورشید/ سرود فتح می خوانم/ومی دانم/توروزی باز خواهی گشت.... سکوت. هم خوانی حزن آلود جماعت دلتنگی بود که به شعر فریدون مشیری دل داده بودند. شعرهای مشیری همین است. دست آدم را می‌گیرد با خودش می برد به کوچه پس کوچه های خیال. پیچیدگی ندارد. اما قلب آدم را توی مشتش می گیرد. انگار زبان مشیری، زبان عاطفه آدم هاست.



عکس: مریم زندی

تصویری از دوران کودکی فریدون مشیری

فریدون مشیری به همراه دوتن از شاعران هم‌عصرش، شهریار و سایه

چکامه

حریق خزان

حریق خزان بود/همه برگ ها آتش سرخ/همه شاخه ها شعله زرد/درختان همه دود پیچان/به تاراج باد/و برگی که می سوخت می ریخت می مرد/و جامی سزاوار چندین هزار آفرین/که بر سنگ می خورد/من از جنگل شعله ها می‌گذشتم/غبار غروب/به روی درختان فرو می نشست/و باد غریب/عبوس از بر شاخه ها می‌گذشت/و سر در پی برگ ها می‌گذاشت/فضا را صدای غم‌آلود برگی که فریاد می زد/و برگی که دشنام می داد/و برگی که پیغام‌گنگی به لب داشت/لبریز می‌کرد/و در چشم برگی که خاموش خاموش می سوخت/نگاهی که نفرین به پاییز می‌کرد/حریق خزان بود/من از جنگل شعله ها می‌گذشتم/همه هستی ام جنگلی شعله ور بود/که توفان بی رحم اندوه/به هر سو که می خواست می تاخت/می‌کوفت می زد/به تاراج می برد/و جانی که چون برگ/می سوخت می ریخت می مرد/و جامی سزاوار نفرین که بر سنگ می خورد/شب از جنگل شعله ها می‌گذشت/حریق خزان بود و تاراج باد/من آهسته در دود شب رو نهفتم/و در گوش برگی که خاموش می سوخت گفتم/مسوز این چنین گرم در خود مسوز/مپیچ این چنین تلخ بر خود مپیچ/که گر دست بیداد تقدیر کور/ترا می دواند به دنبال باد/مرا می دواند به دنبال هیچ

فریدون مشیری

برای شنیدن قطعه «حریق خزان» با صدای علیرضا قربانی کد را اسکن کنید

شخم هفته

همیشه پای پول وسط است



مهدی محمدی
خبرنگار

در بسته خبری امروز به خبرهایی درباره دو سه برابر شدن شهریه های دانشگاه، بعضی حرف های مفت درباره سه تا از جزیره ها، صف فرغون، فروش دندان و وضعیت شیرین فوتبالمان خواهیم پرداخت.

یک دندان، بدون سابقه قندان!

رئیس جامعه دندان پزشکان گفته است که دندان های کشیده شده را در فضای مجازی تا قیمت ۲۰۰ هزار تومان می فروشند. گویا این دندان ها برای فروش به دانشجویان دندان پزشکی داده می شود. خلاصه اگر روزی یک آگهی مانند این در فضای مجازی دیدید تعجب نکنید: «یک عدد دندان کرسی، به خاطر وضعیت مالی کمترین تماس را با مواد شیرین و حتی غیرشیرین داشته است، بدون سابقه شکستن فندق و پسته، دارای فقط یک حفره کوچک در قسمت پشتی، شب ها همیشه با نخ دندان، مسواک و خمیردندان استاندارد تمیز می شده است، فروش فقط و فقط به مصرف کننده واقعی، قیمت مقطوع، لطفا دلال های دندان زنگ نزنند.»

ورزش شیرین فوتبال

ویدئویی از رئیس کمیته انضباطی منتشر شده است که ایشان گفته اند: بیرانوند نگفته رشوه دادم، گفته (شیرینی دادم)، شیرینی دادن هم جرم نیست. خودمانیم فوتبال شیرینی داریم، اگر هم بعضی ها هستند که فوتبال داخلی را دوست ندارند به خاطر این است که شیرینی زیاد دلشان را می زند. تازه فوتبالمان فقط شیرین نیست، بلکه حسابی هم چرب است و خیلی از قراردادهای فوتبالی که بسته می شود جز با چرب کردن سبیل بعضی ها بسته نمی شود. فقط امیدواریم این قند و چربی زیاد باعث نشود سلامت فوتبال کشورمان به خطر بیفتد. مخصوصا که ما عادت کرده ایم به دیدن فوتبال سالم! در جریان هستید که!

صف فرغون

یکی از مسئولان خودروسازی کشور گفته است اگر خودروهای داخلی فرغون هستند چرا مردم برای خریدشان صف می کشند؟ واقعا ایشان نمی دانند که قیمت خودرو ثبت نامی کارخانه که خیلی محدود عرضه می شود با قیمت بازار از زمین تا زیر زمین فرق دارد؟ نمی دانند تقریبا چیزی به نام واردات خودرو نداریم و مردم فقط یک انتخاب دارند و آن هم همین حلب هایی هستند که به نام خودرو پیش فروش می شوند؟ مثل این است که مسئولان بگویند اگر مردم با هوای ذرات معلق موجود در هوا مشکل دارند، پس چرا دارند نفس می کشند؟ آن هم نه یک بار در دقیقه بلکه دوازده تا بیست بار در دقیقه.

دانشگاه (از هفت دولت) آزاد

با اینکه شهریه برخی رشته های دانشگاه آزاد، حدود دوبرابر و شهریه رشته های پزشکی آن تقریبا سه برابر شده است، اما سخن گوی این دانشگاه گفته است فقط ۶،۵ درصد دانشجویان اعتراض دارند. پیشنهاد می کنیم دانشگاه آزاد آن پنج، شش درصد دانشجوی معترض را اخراج کند اگر هم روی پولی که قرار بوده از آن ها بگیرد حساب کرده است، شهریه ای را که قرار بوده از آن ها بگیرد بین ۹۵ درصد غیرمعترض سرشکن کند و از آن ها بگیرد. البته در اینکه این آمار صحیح است شکی نیست، ولی اگر دانشجوها این قدر وضعشان توپ است چرا صبحانه، ناهار، شام، تخم مرغ می خورند؟

اتحادیه ای که تاریخ، جغرافی بلد نیست!

اتحادیه اروپا در ۲۵ مهر ۱۴۰۳ در بیانیه مشترکی که با اعضای شورای همکاری خلیج فارس صادر کرد جزایر سه گانه را متعلق به امارات دانست. احتمالا در بیانیه بعدی اعلام می شود جزایر لانگرهانس هم متعلق به لوزالمعده نیستند و باید بخشی از خاک امارات متحده عربی تلقی شوند. البته تعجبی هم ندارد، از اتحادیه ای که هنوز در قضیه فلسطین، متجاوز و مدافع را با هم اشتباه می گیرد این جور غلط های سه گانه چیز جدیدی نیست!